

نسبت روشن فکران با انقلاب اسلامی

گفت‌وگو با: صادق زیباکلام

ضمیمه اعتماد، ش ۱۹۱۸، ۱۳۸۸/۱/۱۷



چکیده: آقای زیباکلام معتقدند روشن فکران ایران اعم از مذهبی و غیر مذهبی در صف اول مخالفان حکومت شاه بودند و اگر نگوییم نقش بیشتری نسبت به سایر گروه‌های اجتماعی داشتند، اما نقش کمتری نداشتند. روشن فکران حداقل به اندازه روحانیت با رژیم شاه مخالفت می‌کردند. علت عدم توانایی روشن فکران در به دست گرفتن رهبری انقلاب، تفاوت در ارتباط آنها با توده مردم و ارتباط روحانیت با توده مردم بود. ضمن اینکه روشن فکران مذهبی به نوعی رهبری امام را با تمام وجود قبول کرده و قایل به این نبودند که رهبری انقلاب را در دست گیرند. همچنین روحانیت به دلیل برخورداری از امتیازاتی مثل مساجد، تنها گروه اجتماعی بود که از حداقلی از سازماندهی برخوردار بود و روشن فکران از چنین ابزاری بی‌بهره بودند. ضمن اینکه رهبری مبارزات سیاسی چندان همخوانی با ذات روشن فکری ندارد.

جناب آقای زیباکلام در مورد جایگاه و نقش روشن فکران در تحولات انقلاب معتقدند در هر جامعه‌ای و به ویژه در کشورهای توسعه نیافته، اساساً انتقاد و دگراندیشی نسبت به حکومت جزء ذات روشن فکر است. بنابراین در مجموع روشن فکران ایران مخالف حکومت شاه بودند. من روشن فکران زمان شاه را به سه گروه تقسیم می‌کنم:

یک گروه روشن فکرانی بودند که ضمن روشن فکر بودن به نحوی با حکومت حشر و نشر داشتند. برخی از این دسته مبارزانی بودند که بعد از زندان به این نتیجه رسیده بودند که مبارزه فایده‌ای ندارد و باید به شکل دیگری تغییر و تحول ایجاد کرد. کسانی مثل

پرویز نیکخواه و داریوش همایون از این سنخ بودند که نوعاً اعتقادات مذهبی هم نداشتند. گروه دوم روشن‌فکران چپ و مارکسیست مخالف حکومت بودند. گروه سوم روشن‌فکران مذهبی مثل مرحوم دکتر شریعتی، مرحوم بازرگان و... بودند که آنها هم مخالف حکومت بودند. گروه اول چندان خطری برای حکومت نداشتند و اگرچه ممکن بود انتقاداتی بکنند، اما کبریت بی‌خطر بودند، مثل احسان نراقی. روشن‌فکران چپ و روشن‌فکران اسلامی بستگی به نوع و شدت مخالفت‌شان قابل درجه‌بندی هستند. اگر مخالفت‌شان خیلی رادیکال و تند نبود، زندان نبودند، ولی آثارشان اجازه انتشار نداشت و سانسور می‌شد. آنهایی که رادیکال بودند و صراحتاً با رژیم پهلوی مخالفت می‌کردند، سر از زندان درمی‌آوردند. بنابراین باید گفت روشن‌فکران اعم از مذهبی و غیر مذهبی در صف اول مخالفان حکومت شاه بودند و نقش مهمی در عمل انقلابی و مبارزه با رژیم برعهده داشتند. حداقل اگر نگوییم روشن‌فکران نقش بیشتری نسبت به سایر گروه‌های اجتماعی داشتند، اما نقش کمتری نداشتند. معتمد روشن‌فکران حداقل به اندازه روحانیت با رژیم شاه مخالفت می‌کردند. اگر به آمار زندانیان سیاسی در سال‌های ۵۵ و ۵۶ نگاه شود، می‌توان تعیین کرد که چند درصد روشن‌فکر، چند درصد روحانی و چه میزان دانشجوی و... بودند. روشن‌فکران به دلایل بسیاری نمی‌توانستند رهبری انقلاب را در دست بگیرند. از جمله این که ارتباطی که بین روشن‌فکران و توده مردم بود، به هیچ‌وجه قابل مقایسه با ارتباط روحانیت با توده مردم نبود. به طور مثال به هیچ‌وجه جایگاه مرحوم شریعتی، مرحوم بازرگان و... در بین مردم قابل مقایسه با جایگاه روحانیونی چون مرحوم امام خمینی علیه السلام، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله صدوقی و... نیست. بنابراین طبیعی است که رهبری انقلاب بیشتر در دست روحانیت بود. ضمن اینکه روشن‌فکران مذهبی به نوعی خودشان از روحانیت و مراجع پیروی می‌کردند. افرادی مثل مرحوم بازرگان، مهندس سبحانی، دکتر عبدالکریم سروش، دکتر یزدی و... رهبری امام را با تمام وجود قبول کرده بودند. بنابراین خود روشن‌فکران قابل به این نبودند که رهبری انقلاب را در دست گیرند. اگرچه سوابق مبارزاتی کسانی مثل مرحوم مهندس بازرگان و دکتر شریعتی نسبت به سوابق روحانیون بیشتر بود، اما زمانی که مبارزه فراگیر شد، طبیعی بود که مبارزه باید در قالب یک شکل و سازماندهی درمی‌آمد و روشن‌فکران تشکل و سازماندهی نداشتند و روحانیت تنها گروه اجتماعی بود که در زمان شاه از حداقلی از سازماندهی برخوردار بود و در قالب یک حزب غیر مستقیم عمل می‌کردند که می‌توان آن را «حزب

مساجد» نام داد. این شبکه مردم را برای راهپیمایی و تظاهرات بسیج می‌کرد و روشن‌فکران ابزاری برای این‌گونه فعالیت‌ها نداشتند. بنابراین طبیعی بود که رهبری عملی انقلاب بر عهده روحانیت باشد، ضمن اینکه رهبری مبارزات سیاسی چندان همخوانی با ذات روشن‌فکری ندارد. به اعتقاد من روشن‌فکران سهم نمی‌خواستند و اختلاف نظرشان با روحانیون در بعد از انقلاب اسلامی، بیشتر به خاطر نوع نگاه‌ها و تفاسیر آنها از مفاهیم جدید و حکومت بود و این اختلاف بین روشن‌فکران مذهبی و روحانیت هنوز ادامه دارد و حتی بیشتر هم شده است. در دوران اصلاحات این فاصله مختصری ترمیم شد، اما ادامه پیدا نکرد. آقای خاتمی و سایر روحانیون مقداری به دانشگاهیان نزدیک‌تر شدند، اما به این دلیل که عمق این نزدیکی مثل دوران امام نبود و عمر خیلی کوتاهی داشت، ادامه پیدا نکرد.

● اشاره

مهدی ابوظالبین

۱. جناب آقای زیباکلام در مورد نقش روشن‌فکران در تحولات انقلاب معتقدند که «روشن‌فکران ایرانی در صف اول مخالفان حکومت شاه بودند و نقش مهمی در عمل انقلابی و مبارزه با رژیم برعهده داشتند و حداقل به اندازه روحانیت با رژیم شاه مخالفت می‌کردند». بدون شک اقتضای جامعه از جمله قشر وسیعی از روشن‌فکران در مبارزه با رژیم حضور داشتند، ولی نکته این است که این روشن‌فکران در تبدیل این مبارزات به انقلاب و سقوط رژیم شاه چقدر نقش داشتند؟ همان طور که روشن است مبارزه به تنهایی منجر به انقلاب نمی‌شود. یکی از مهم‌ترین شاخصه‌ها و ویژگی‌های انقلاب مشارکت توده‌ها است. در دوران مبارزه با رژیم پهلوی یکی از عوامل اصلی پیروزی انقلاب، حضور عمومی ملت از طبقات مختلف اجتماعی و راهپیمایی‌های میلیونی بود و اگر مشارکت حداکثری توده‌های مردم نبود، نه روحانیون و نه روشن‌فکران هیچ‌گاه موفق به ساقط کردن رژیم و پیروزی در مبارزات نمی‌شدند. بنابراین مبارزات و تلاش‌های نخبگان جامعه، زمانی به ثمر می‌نشیند که بتوانند توده‌های مردم را با خود همراه کنند. بنابراین میتینگ‌های سیاسی روشن‌فکرانه و شب شعرهای خاصی که فقط اقشار خاص و محدودی از روشن‌فکران در آن حضور داشتند و همچنین مبارزات مسلحانه و چریکی و تروریستی گروه‌های چپ‌گرا که به شدت هم توسط حکومت سرکوب شد و حتی در مواردی مثل واقعه سیاهکل مردم نیز به نیروهای نظامی رژیم در دستگیری این گروه‌ها کمک کردند؛ هرگز نمی‌تواند عامل مؤثر در شکل‌گیری انقلاب باشد. بلکه عواملی که موجب حضور مردم در صحنه‌های مبارزه شد، می‌تواند به عنوان عامل اصلی

شکل‌گیری انقلاب مطرح شود. در حقیقت مهم‌ترین نقش را در انقلاب کسانی دارند که بیشترین تأثیر را در کشاندن مردم به صحنه‌های مبارزه و مقابله با رژیم داشتند.

همان‌طور که در مباحث تئوریک در باب انقلاب مطرح شده است دو عامل مهم از علل کلی انقلاب که در مشارکت مردم در انقلاب مؤثر است، رهبری و ایدئولوژی است. از میان ایدئولوژی‌های موجود در دوران مبارزه، ایدئولوژی‌هایی که متعلق به جریان روشن‌فکری بود، به دلایل مختلف نتوانستند آن چنان که باید، افراد را به سمت خود جلب کنند و به صورت ایدئولوژی غالب درآیند.^۱ در حالی که اسلام به عنوان یک مذهب و مکتب الاهی که ایدئولوژی مطرح شده توسط روحانیت با محوریت امام خمینی علیه السلام بود، در اعماق قلب‌ها و جان‌های اقدار مختلف جامعه نفوذ پیدا کرد. البته جریان‌های روشن‌فکری دینی نیز ذیل ایدئولوژی اسلام قرار می‌گیرند، ولی تفاوت آنها با جریان مذهبی با محوریت حضرت امام علیه السلام به این شکل بود که جریان روشن‌فکری دینی نوعی نگاه التقاطی به اسلام داشتند که در مواردی نگاه لیبرالی به اسلام بود که شاخص آن مهندس بازرگان بود و در مواردی نگاه مارکسیستی و سوسیالیستی به اسلام بود که شاخص آن دکتر شریعتی بود. اما اسلام عرضه شده توسط امام علیه السلام که مورد استقبال توده‌ها قرار گرفت، اسلام خالص و به تعبیر خودشان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله بود. بنابراین شواهد تاریخی نشان می‌دهد که حضور مردم در صحنه انقلاب براساس پیروی از ایدئولوژی اسلام ناب بود نه ایدئولوژی‌های مطرح شده توسط جریان روشن‌فکری. یکی از نویسندگان غربی می‌نویسد: در واقع چهار گروه عمده مدعی قدرت مشروع وجود داشت. گروه‌های گوناگون چپ‌گرا، جبهه ملی (مجموعه‌ای از گروه‌های محافظه‌کار و ناسیونالیست دموکرات)، طرفداران سلطنت و حامیان شاه، و جنبش مذهبی. جنبشی که به وضوح توانست توده‌ها را به حرکت درآورد، جنبش اسلامی بود.^۲

علت عدم پذیرش دو ایدئولوژی دیگر به گستردگی سطح پذیرش اسلام توسط مردم، مغایرت اساسی این ایدئولوژی‌ها با اعتقادات مذهبی مردم، ناهمخوانی با ویژگی‌های خاص جامعه ایرانی و بعضاً مبهم و نامفهوم بودن ادبیات آنها برای عموم مردم و وابستگی برخی از آنها به کشورهای بیگانه بود. اما اسلام و برنامه‌های فردی و اجتماعی آن برای مردم امری واضح و روشن و هماهنگ با اعتقادات آنها بود. بر همین اساس یکی از نویسندگان خارجی در رابطه با پذیرش اسلام توسط مردم می‌نویسد: مردم فقط برای جمهوری اسلامی خون خود را ریختند. در حالی که گروه‌های ضد اسلامی شعار تأسیس جمهوری دموکراتیک را مطرح می‌کردند، امام خمینی علیه السلام کوشش‌های آنان را در پایین

۱. محمدی، منوچهر، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، ص ۱۲۲.

۲. چریل بنارد و زالمای خلیل‌زاد، دنیاگرایی، صنعتی شدن و جمهوری اسلامی، ص ۱۰۸.

آوردن نقش روحانیت در نظام نوین سیاسی بر باد دادند.^۱

۳. در بعد رهبری نیز همان گونه که خود آقای زیباکلام هم اشاره داشتند، رهبری انقلاب با امام خمینی علیه السلام بود و سایر جریان‌ها نیز این رهبری و زعامت را پذیرفتند و به تعبیر نویسندۀ آمریکایی، یراوند آبراهامیان، امام توانست انبوه عظیمی از نیروهای سیاسی، از پیروان آیت الله کاشانی علیه السلام و بازماندگان فداییان اسلام، در یک سوی طیف تا نهضت آزادی و جبهه ملی در مرکز آن، و حزب توده، مجاهدین و فداییان مارکسیست در سوی دیگر طیف را به سمت خود بکشاند و گروه‌های اجتماعی گوناگونی را که هر یک، آن نجات‌دهنده‌ای را که دیرزمانی منتظرش بودند در وجود او می‌یافتند، به سوی خود جلب کند.^۲ بنابراین چه در حوزه ایدئولوژی و چه در حوزه رهبری، روحانیت با محوریت امام توانست عموم مردم را به صحنه بکشاند نه جریان‌های روشن‌فکری. بنابراین جریان‌های روشن‌فکری در صحنه مبارزه بودند و تلاش خود را نمودند، اما در وقوع انقلاب توسط مردم قطعاً نقش آنها قابل مقایسه با نقش روحانیت نیست. این در حالی است که آقای زیباکلام معتقد است که روشن‌فکران به دنبال در دست گرفتن رهبری نبودند و اساساً رهبری مبارزات با ذات روشن‌فکری سازگار نیست. ولی چنان که مشاهده شد، به دلیل مشکلات خاصی که جریان‌های روشن‌فکری داشت، روشن‌فکران نتوانستند رهبری را در دست بگیرند نه این که نخواستند. همچنین برخلاف نظر آقای زیباکلام اساس روشن‌فکران در جوامع مختلف، همواره ادعای رهبری و آگاهی‌بخشی به توده‌ها را داشتند و وظیفه و جایگاه خود را در جامعه چنین می‌دانستند. اما در ایران این جریان چنین توفیقی به دست نیاورد.

۴. نکته دیگری که قابل ذکر است این که جناب زیباکلام برای اثبات حضور جریان روشن‌فکری در انقلاب؛ به تعداد زندانیان آنها در مقایسه با سایر جریانات استناد می‌کند. این در حالی است که تعداد بیشتر زندانیان از یک جریان خاص دلیل بر فعالیت بیشتر آنها نیست. زیرا اول نوع فعالیت جریان‌های روحانی به رهبری امام خمینی علیه السلام عموماً فعالیت فرهنگی بود و تأکید امام بر بالا بردن آگاهی اقشار مختلف مردم بود و لذا بیشتر فعالیت‌های قشر روحانی و مذهبی پیرامون سخنرانی، پخش اعلامیه‌های امام و... بود و کمتر جریان‌های مذهبی به حرکت‌های مسلحانه پرداختند. این در حالی است که گروه‌های روشن‌فکری به ویژه جریان‌های چپ، عمدتاً فعالیت مسلحانه داشتند و لذا قطعاً رژیم نسبت به حرکت‌های مسلحانه حساسیت بیشتری در مقایسه با حرکت‌های فرهنگی داشت

1. Doroshenko. E. A. Shiitskoe dukhovenstvo v sovremennom irane. m. 1975, s. 171.

به نقل از: بایم اف، لقمان، انقلاب اسلامی از دیدگاه محققان شوروی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۰۱.

۲. یراوند، آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، صص ۴۹۱ - ۴۹۲.

و بنابراین برخوردهای رژیم با این جریانات جدی‌تر و وسیع‌تر بود. ثانیاً سیاست رژیم در برخورد با روحانیت به ویژه علمای بزرگ، تبعید آنها به مناطق دورافتاده بود و هرچند بسیاری از آنها را نیز به زندان برد و برخی از آنها تحت شکنجه به شهادت رسیدند؛ ولی سیاست عمده آنها در مقابله با روحانیت، تبعید بود تا زندان. لذا بسیاری از علما و فضلاء حوزه به رغم حضور در زندان، بیشتر تبعید می‌شدند. ثالثاً براساس خاطرات منتشر شده مبارزین و زندانیان دوره گذشته، این نکته قابل ذکر است که جریان‌های غیر مذهبی به دلیل عدم انگیزه لازم برای تحمل شکنجه‌های سخت رژیم، خیلی سریع در مقابل رژیم سر خم می‌کردند و دوستان و همکاران خود را معرفی می‌کردند و لذا گاهی با دستگیری یک نفر از آنها دهها نفر دیگر نیز دستگیر می‌شدند. در حالی که افراد مذهبی به دلیل انگیزه بیشتر برای مقاومت، کمتر همدستان خود را معرفی می‌کردند و لذا کمتر و دیرتر به دام می‌افتادند.^۱

۵. در رابطه با روشن‌فکران و رابطه آن با روحانیت در بعد از انقلاب اسلامی مناسب است به تحلیل مقام معظم رهبری در این مورد اشاره کنیم. مقام معظم رهبری معتقدند روشن‌فکری در ایران بیمار متولد شد و این بیماری کمابیش تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت. اما با پیروزی انقلاب اسلامی دوره این نوع روشن‌فکری به سر آمد و به تعبیر شهید آوینی^۲، این نوع از روشن‌فکران «عصر» شان سپری گشت و غرابتشان با این عهد تازه آنان را به انزوای قرون پرتاب کرد.^۳ مقام معظم رهبری معتقدند که بعد از پیروزی انقلاب نیز روشن‌فکری وجود داشت، اما در واقع یک روشن‌فکری نوین به وجود آمد. در دوره انقلاب، شاعر، نویسنده، منتقد، محقق، کارگردان، سینماگر، نمایشنامه‌نویس و نقاش، از دو قشر پدید آمد؛ یکی از عناصری که انقلاب اینها را به وجود آورده بود، و دوم عناصری که از دوره قبل بودند و انقلاب، ماهیت اینها را دگرگون کرده بود. ایشان معتقدند برای اولین بار بعد از گذشت تقریباً صد سال از آغاز تحرک روشن‌فکری در ایران، روشن‌فکری بومی شد. آن کسانی که در مقوله‌های روشن‌فکری فعال‌ترند و در مرکز دایره روشن‌فکری قرار دارند (یعنی نویسندگان و شعرا) تا برسند به قشرهای گوناگون، مثل هنرمندان و نقاشان و...، اینها برای اولین بار در این کشور مثل یک ایرانی فکر کردند، مثل یک مسلمان حرف زدند، محصول روشن‌فکری، هنری و ادبی تولید کردند. این شد یک دوران جدید. البته مقاومت‌هایی بود، لیکن حرکت عظیم انقلابی (که همه چیز مقدمه چنین حرکتی است) بزرگترین برکات را برای کشور دارد؛ لذا موج حرکت خودی و اسلامی و بومی روشن‌فکری، با شعبه‌های گوناگونش در کشور، همه چیز را تحت الشعاع قرار داد؛

۱. ر.ک: کاظمی، محسن، خاطرات عزت‌شاهی، انتشارات سوره.

۲. آوینی، مرتضی، حلزون‌های خانه به دوش، نشر ساقی، تهران، ص ۷.

از آهنگساز گرفته تا موسیقی‌دان، هنرمند، ادیب، شاعر، (همه) اسلامی فکر کردند، اسلامی کار کردند، لااقل تلاش کردند که این‌گونه باشند.^۱

از نظر ایشان در عالم حرکت روشن‌فکری، این یک پیشرفت و یک ترقی و یک کار منطقی با طبیعت روشن‌فکری بود؛ چون روشن‌فکری طبیعتش پیشروی است و درستش همین بود که از آن اشتباه و از آن بیماری نجات پیدا کند. اما در شرایط قبل از انقلاب امکان نداشت؛ شرایط انقلاب این تحول را ممکن و عملی کرد. مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۷ هشداری مبنی بر بازگشت جریان روشن‌فکری به دوران بیماری و گذشته نامناسب خود دادند و فرمودند: بعد از جنگ، تلاش‌هایی جدی شروع شده، برای این که روشن‌فکری ایران را به همان حالت بیماری قبل از انقلاب برگردانند (برگشت به عقب، ارتجاع) یعنی باز قهر کردن با مذهب، قهر کردن با بنیان‌های بومی، رو کردن به غرب، دلبستگی و وابستگی بی‌قید و شرط به غرب، پذیرفتن هر چه که از غرب (از اروپا، از آمریکا) می‌آید، بزرگ شمردن هر آنچه که متعلق به بیگانه است و حقیر شمردن هر آنچه که مربوط به خودی است که در باطن خودش، تحقیر ملت ایران و تحقیر بنیان‌هایش را (به) همراه دارد... اینها می‌خواهند روال را به عقب برگردانند، این که می‌بینیم در بعضی از مطبوعات و مجلات و منشورات فرهنگی، چیزهایی نشان داده می‌شود، دنبال رجعت به گذشته‌اند، دنبال برگشتن به حالت بیماری روشن‌فکری‌اند. این مقوله روز است. این مقوله بسیار اساسی و مهمی است.^۲

لذا آن دسته از روشن‌فکران و تحصیل‌کرده‌های مذهبی و انقلابی که پس از انقلاب شکل گرفتند و یا هویت جدیدی یافتند که افرادی مثل شهید آوینی و بسیاری از مسئولان و نویسندگان و هنرمندان و دانشگاہیان را می‌توان از این دسته دانست نه تنها با روحانیت مشکلی ندارند، بلکه در کنار آنها و در یک راستا تلاش فرهنگی و سیاسی خود را دنبال می‌کنند. ولی روشن‌فکرانی که به دنبال بازگشت به همان بیماری روشن‌فکری گذشته هستند، قطعاً نه فقط با روحانیت؛ بلکه به تعبیر رهبری با اسلام و دین مشکل دارند^۳ و طبیعی است این اختلاف وجود خواهد داشت.

۱. سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۲.

۲ و ۳. همان.